



بهار برای ما روزنه نور یا رویای فرمن های فوشبفت نیست، روزنه ای است بسوی درد، دردی به ارتفاع شیردروازه و بی بی مهر و نوروز آتشفشانی ست برای برپایی جشن بربادی.



نوروز

علف نمینورد

استخوان های سوخته را در کوچه

های کابل میلید

نوروز ، خود را در متن وعشت به بیان میآورد، زادروز لفظه های تازه را به سبک قرمزین بشارت میبخشد. بهار در فریطة فاطرات با نوروز شروع می شود اما این بهار و این نوروز در بغرافیای واقعیت با توته های گوشت بنی آدم آغاز می گردد

بهار



امسال

از جیون خونین چاردره سرچشمه میگیرد

و به هریرود خونین هلمند

پائین میریزد

چشم روشن فکر هنوز دود خورده و پریشان است، حس بهار و درک

نوروز را از دست داده است. فاصله بین نوروز پاریس و نوروز

امروزین را با رشمه یاس اندازه میگیرد. قامت خونریز بهاران را با

تشتت خویش جشن میگیرد.

برخیز

که رستخیز میخیزد

برخیز که نوروز میگذرد و تو هنوز در خود میریزی

آخ که بهار در لقای نار می آید